

سنه ٦٤٧^(١) بهاء الدین را بشارکت يك نفر دیگر امیر حسین نام در ممالک منصرفی خود قائم مقام خود گذارد^(٢)، و در سنه ٦٥١^(٣) که امیر ارغون از سفر چهارم خود باردو مراجعت نمود پس از ورود بخراسان بهاء الدین را با مغولی دیگر نایبای^(٤) نام بحکومت عراق و یزد تعیین نمود^(٥) سن بهاء الدین در آنوقت بشصت رسید بود و عزم کرده تا بقیة العمر از ملابست اعمال دیوانی کناره جوید^(٦) اما بسبب آنکه امرا بانزوای او رضا نمیدادند بی اختیار عازم عراق گشت و چون باصفهان رسید وفات نمود در سنه ٦٥١^(٧)،

بهاء الدین محمد مذکور از فضیلتی عصر خود بشمار میآید و او را ١٠ بفارسی و عربی اشعار خوب است بعضی از این اشعار در نضاعیف جهانگشای و تاریخ و صاف مذکور است و برخی دیگر در کتاب شرف ایوان البیان فی شرف بیت صاحب الدیوان للفاضی نظام الدین الأصفهانی مسطور و شرح این کتاب خواهد آمد ان شاء الله،

علاء الدین عطاء ملک جوینی مصنف کتاب در سنه ششصد و بیست و سه هجری متولد گردید^(٨) و چنانکه خود در دیباچه گوید هم از اوایل جوانی قبل از آنکه سن او بیست رسد بکار تخریر و دیوان اشتغال نمود و در سلك خواص دیران امیر ارغون مخروط گردید، امیر ارغون مذکور قریب پانزده سال از حدود سنه ٦٤١^(٩) الی حدود سنه

(١) مصرح در اواخر ورق ١٢٢٥،

(٢) اواسط ورق ١٢٢٤، (٣) اوایل ورق ١٢٤٥

(٤) آب: نایبای، ه: نایبای، ح: نامیای، د: نایبای، - متن تصحیح فیاپی است،

(٥) اواسط ورق ١٢٤٥،

(٦) ایضا، (٧) اوایل ورق ١٢٥٥،

(٨) تاریخ الاسلام للأمام الذهبی نسخه موزه بریطانیه (Or. 1540, f. 8b)

(٩) اواخر ورق ١٢١٥،

۶۵۴ که هولاکو بایران آمد^(۱) از جانب پادشاهان مغول حاکم عام جمیع ولایات واقع در غربی همچون یعنی ممالک خراسان و مازندران و قسمتی از هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و آران و آذربایجان و گرجستان و موصل و حلب^(۲) بود و پس از رسیدن هولاکو بایران ارغون آقا یکی از امرا و سرداران هولاکو گردید و بالأخره در ۲۵ ذی الحجه سنه ثلث و سبعین و ستمایه در مرغزار رادکان طوس وفات یافت^(۳)، و امیر نوروز معروف که اسلام آوردن غازان خان بسی و همت او بود پسر همین امیر ارغون است^(۴)،

امیر ارغون در مدت حکومت خود در ایران برای باز دادن محاسبات اموال یا دفع نهیمتهای اعادی پنج یا شش مرتبه بار دو یعنی دربار پادشاهان مغول که غالباً در قراقورم پای تخت مغولستان بود سفر نمود و در غالب این سفرها علاء الدین صاحب ترجمه را که دیر مخصوص وی بود در مصاحبت خود می برده است، و قریب مدت ده سال مصنف عمر خود را در این نقل و انتقال و حلّ و نرحال بسر برده است چنانکه خود در دیباچه کتاب گوید (ص ۷): «از خداوندان فضل و افضال سزد که بر رکاکت و قصور الناظ از راه کرم ذبل عنو و اقالت پوشانند چه مدت ده سال میشود که پای در راه اغتراب نهاده و از تحصیل اجتناب نموده و اوراق علوم نسج علیه العنکبوت شد الخ» و چون دیباچه کتاب جهانگشای در حدود سنه ۶۵۰ نوشته شد است چنانکه شرح آن خواهد آمد و تولد مصنف نیز چنانکه گفتیم در سنه ۶۲۲ بوده است پس معلوم میشود مصنف در سن هفتاد یا

(۱) «امیر ارغون آقا بر فاعک منقلد امور مملکت بود تا زمان رسیدن هولاکو خان» (جامع التواریخ طبع بلوکه ص ۴۴۲)،

(۲) رجوع کنید باواخر ورق «۱۲۱» و اوایل ورق «۱۴۴»،

(۳) جامع التواریخ طبع بلوکه ص ۵۵۹،

(۴) عجمان معلوم نشد که اسلام آوردن خود نوروز گئی و بچه کنیت بوده است،

www.KetabFarsi.com



صورت علاء الدین عطا ملک جوینی مصنف کتاب درمغولان یکی از پادشاهان مغول از روی تصویر نسخه آ
که در سنه ۶۸۶ هجری یعنی هشت سال بعد از وفات مصنف استنساخ شده است

طول صفحات اصلی ۳۲ سانتیمتر در عرض ۲۴ و در صفحه بطول ۲۳ سانتیمتر در عرض ۱۷ است

تاریخ پادشاهان مغول
تاریخ جهانگشای

علاء الدین
مغول



علاء الدین
مغول



صورت علاء الدین عطا ملک جوینی مصنف کتاب درمغولوں یکی از پادشاهان مغول، از روی تصویر نسخه آ
که در سنه ۶۸۶ هجری یعنی هشت سال بعد از وفات مصنف استنساخ شده است

طول صفحات اصلی ۳۲ سانتیمتر در عرض ۲۴ و در صفحه بطول ۲۳ سانتیمتر در عرض ۱۷ است

www.KetabFarsi.com

هجده سالگی داخل در خدمت امیر ارغون و مباشرت اعمال و مباشرت اسفار گردیده است،

ظاهراً اول سفری که مصنف در مصاحبت امیر ارغون بمغولستان نمود در سفر دوم ارغون^(۱) بود در حدود سنه ۶۴۴ یا ۶۴۵^(۲) و پدر مصنف بهاء الدین محمد نیز در این سفر همراه بوده است چنانکه گذشت، و در این سفر چون بطراز رسیدند خبر فوت کیوک خان را شنیدند و هانجا توقف کرده پس از مدتی از همان موضع بایران معاودت نمودند^(۳)،

و همچنین در سفر سوئی که ارغون در سنه ۶۴۷^(۴) بقصد دفاع از خود باردو نمود مصنف نیز در مصاحبت وی بوده است، ارغون در این سفر مدتی دراز در اردو بماند تا حقیقت وی و بطلان دعاوی دشمنان در بارغو^(۵) ثابت گشت پس از آن بایران مراجعت نمود^(۶)، و این سفر در فترت بین فوت کیوک خان و جلوس منکو قان (حدود سنه ۶۴۵-۶۴۹) بوده و چنانکه معلوم است حکومت مالک مغول در این فترت با اغول غایش خاتون زوجه کیوک خان بوده است، و مصنف در این سفر^{۱۰} در مراجعت از اردوی اوغول غایش خاتون بخدمت ییسو بن جغتای بن چنگیز خان پادشاه الوس جغتای رسیده است در شهر سنه ۶۴۹،^(۷) در سفر چهارمی که ارغون در سنه ۶۴۹^(۸) بلا فاصله بعد از سفر

(۱) یعنی در سفر دوم ارغون بعد از تعیین وی بحکومت بلاد غربی و الا قبل از حکومت سه مرتبه دیگر از اردو بایران و بالعکس سفر نموده است (ورق ۱۲۱ا)،
(۲) رجوع کنید بحاشیه ۷ ص ۷ ک،

(۳) ورق ۱۲۲ب، (۴) مصرح در اواخر ورق ۱۲۲ب،

(۵) بارغو و یرغو بمغولی یعنی عدلیه و قانون و مدافعه مدعی و مدعی علیه است و بارغوجی یعنی قاضی و مدافع و حاکم قانون، (قاموس پاوه دو کورتی)،

(۶) ورق ۱۲۲ب-۱۲۴ا،

(۷) «در شهر سنه تسع و اربعین و ستمایه یوفت آنک از اردوی اوغل غایش مراجعت افتاده بود در خدمت امیر ارغون نزد یک ییسو رفت» (ص ۲۴۱ از متن

حاضر)، (۸) اواسط ورق ۱۲۴ا،

سابق برای حضور در فوریلنای^(۱) جلوس منکو قآن^(۲) باردو نمود باز مصنف در ملازمت وی بوده است، و در این سفر وقتی ارغون بحضور منکو قآن رسید که فوریلنای تمام شد و جمعیت بکلی متفرق گشته بود،^(۳) ورود ارغون و همراهان وی بقراقورم در بیستم صفر سنه ۶۵۰ بود.^(۴) و خروج ایشان از قراقورم در رجب سنه ۶۵۱^(۵)،

از اینقرار مصنف در این سفر قریب يك سال و پنج ماه در اردوی منکو قآن در قراقورم توقف نموده است و چنانکه خود در دیباچه گوید در همین مدت توقف وی در دربار منکو قآن بود «که جمعی از یاران وفا و اخوان صفا که وعثاء سفر بحضور هابونشان سهولت حضر داشت اشارتی را نراندند که برای تخلید مآثر گریه و تأیید مفاخر پسندیده پادشاه وقت

(۱) فوریلنای باصطلاح مغول عبارت بوده است از اجناع عظیم حائلی از عموم شاهزادگان و ارکان مملکت که در موقع تعیین خانیّت یکی از اعضای خانواده سلطنتی منعقد می نمودند،

(۲) جلوس منکو قآن در ۹ ربیع الآخر سنه ۶۴۹ بوده است، (ورق «۱۲۲»)

(۳) اوایل ورق «۱۴۴»

(۴) رجوع کنید باوایل ورق «۱۴۴» و بنول رشید الدین در جامع التواریخ (طبع بلوشه ص ۴۴۰) در غره محرم سنه ۶۵۰ بود، ولی جهانگشای در موضعی دیگر (اوایل ورق «۱۲۲») ورود ارغون را بحضرت یعنی پهای تخت که قراقورم باشد در منتصف صفر سنه ۶۴۹ می نویسد، و این قطعاً سهواست یا از ناسخ یا از خود مصنف چه بتصریح مصنف (اواسط ورق «۱۲۲») حرکت ارغون از خراسان بطرف مغولستان در جمادی الآخره سنه ۶۴۹ بود پس بالبداهه محال است که ورودش بقراقورم در صفر از همان سال باشد،

(۵) رجوع کنید باوایل ورق «۱۲۴» و بجامع التواریخ طبع بلوشه ص ۴۴۱، و این تاریخ خروج خود مصنف است از قراقورم نه ارغون چه مصنف بعد از مراجعت ارغون چند روزی در قراقورم توقف نمود تا فرمان صاحب دیوانی برای پدر خود صادر گردانید (ورق «۱۲۴»)، - کانرمر در ترجمه حال عظام ملک در «کنوز مشرقیه» ص ۲۲۴ ملنفت این موضع از جهانگشای و جامع التواریخ نشد میگوید معلوم نیست عظام ملک در چه تاریخ از قراقورم بیرون آمد،

تاریخی میباید پرداخت و نقیید آثار و اخبار او را مجموعه ساخت که ناسخ آیات فیاضه و ماحی روایات آکاسره شود^(۱)، مصنف یکی بملاحظه کساد بازار علم و هنر در آن عهد و دیگر بیبانه آنکه در خود آن سرمایه فضل و ادب نمیدید که از عهد چنین امری خطیر برآید از قبول استدعای ایشان تن باز میزد ولی از طرف دیگر چون ملاحظه نمود که کمتر کسی را مانند او اسباب این کار آماده و لوازم تحصیل اطلاع از تاریخ و سرگذشت اقوام مغول فراهم است چه اولاً وی مدت ده سال تمام در اقطار ممالک مغول دائماً در سیر و حرکت بوده است^(۲) و چندین کثرت بدیار ماوراء النهر و ترکستان و بلاد اویغور و مغولستان تا سرحد ماچین و اقصی چین سفر کرده^(۳) و بسیاری از وقایع مهمه را خود برآی العین مشاهده نموده، ثانیاً بواسطه علو مکانتی که در خدمت پادشاهان مغول داشته و دائماً با عظاما و اشراف آن قوم محشور بوده بالظیعه وسایل جمع آوری حکایات و روایات اقوام مغول بواسطه سماع شنای از ثقات رجال آن طایفه و پرا بنحو اکمل میسر بوده است، بدین ملاحظات بالأخره علاء الدین اشارت دوستان را امتثال نموده مشاهدات و مسموعات خود را در فید کتابت درآورد و کتاب حاضر را از آن ترتیب داد^(۴)، و چنانکه مذکور خواهد شد شروع وی بتالیف کتاب در حدود سنه ۶۵۰ و انجام آن در حدود سنه ۶۵۸ بوده است،

بروم برسر مطلب - در عرض همین مدت که عظاملك در قراقورم توقف داشته آثار عتیقه و خرابهای شهر اردوبالغرا که از شهرهای مملکت قدم اویغورستان بوده است و قراقورم بفرمان اوکنای قان بر روی آنقاض آن شهر بنا شده است با سنگهای منقوری که در آن خرابها

(۱) ص ۲-۲ از متن حاضر،

(۲) رجوع کنید بص کتب،

(۳) ص ۷،

(۴) ص ۶-۷،

بوده مشاهده کرده‌است و وصف غربی از آن میکند (۱)،

عظاملك بعد از مراجعت از این سفر اخیر خود بفرآورم در سنه ۶۵۱ همچنان بقرار سابق در سلك كتاب امير ارغون مختلط می‌بود تا در اوایل سنه ۶۵۴ که هولاکو بایران آمد و ارغون مجدداً باردوی منکو قآن سفر نمود، قبل از حرکت در مرغزار شفورقان (۲) از مجال بلخ (۳) امیر ارغون پسر خود کرای ملك و امیر احمد بیتکچی (۴) و علاء الدین عظاملك مصنف کتاب را جهت ترتیب مهیات و تدبیر مصالح در خدمت هولاکو تعیین کرد و امور مالک عراق و خراسان و مازندران را بدیشان حواله نمود (۵)، از این تاریخ بی‌عده مصنف از خواص ملازمان و دبیران ۱۰ مقرب هولاکو گردید و بوماً فیوماً جاهش رفیع‌تر و پایگاهش متبوع‌تر میگردد تا در اواخر عمر که مبتلی بداهیه مجد الملك بزدی گشت و اخترش روی بتراجع نهاد چنانکه شرح آن بیاید ان شاء الله،

مقارن این احوال که هولاکو تازه بایران آمد بود یکی از دشمنان امیر ارغون موسوم بجمال الدین خاص حاجب که سمت اشراف مالک غربی ۱۰ بدو محول بود محضری متضمن اسماء تمام ملوک و امرا و رؤسای ایران که در تحت حکم ارغون بودند نوشته و بخراسان بنزد هولاکو آورد و گفت مرا با همه کس سخن است و برای فصل دعوی بحضرت منکو قآن میباید رفت و در جزء آن اسامی اسم عظاملك را نیز نوشته بود چون بنام او رسید هولاکو گفت که اگر با او سخنی هست در حضرت ما عرضه دارد ۲۰ تا هم اینجا استکشاف آن رود و مصلحت آن گفته شود جمال الدین از

(۱) رجوع کنید بص ۴۰، ۴۲، ۱۶۲،

(۲) اواخر ورق ۱۴۷۵،

(۳) باقوت در معجم البلدان در ذیل «شفرقان»،

(۴) بیتکچی بگولی یعنی کاتب و دبیر و نویسنده و منشی و محرر است،

(۵) اواخر ورق ۱۲۵۵ و اواخر ورق ۱۴۷۵،

آن گفته پشیمان شد و عذرهای خواست^(۱)، و درجه توبه مخصوص هولاکورا نسبت بعلاء الدین از اینجا میتوان استنباط نمود،

هولاکو در اثناء حرکت بعزم تسخیر قلاع اسمعیلیه چون بقصه خوشان (فوجان) رسید و آن قصه از ابتدای خروج مغول تا آن سال (سنه ۶۵۴) خراب افتاده و تمام قنوات و کاربزه‌های آن خشک شد و جز دیوار مسجد جامع آثاری از آن بر پای نبود مصنف «چون هوس و میل پادشاه را بعارت خرابیها مشاهده نمود^(۲)» شرح حال خرابی آن قصه را بعرض رسانید هولاکو فی الحال فرمان داد تا شهر را عمارت کنند و کاربزه‌های آنرا مرمت نمایند و سکنه آنرا که سالها بود تا جلای وطن کرده بودند بدانجا باز خوانند و برای آنکه بر رعایا تحمیلی نیفتد تمام مصارف لازم را نقداً خود از خزانه خاص پرداخت^(۳)،

از فراری که صریحاً از جهانگشای معلوم میشود علاء الدین عظاملك هم جا در واقعه قلع و قمع اسمعیلیه در مصاحبت هولاکو بوده است و وقتی که هولاکو بمحاصره قلعه میهن دیز که محکمترین قلاع الموت و مسکن شخصی پادشاهان اسمعیلیه بود اشتغال داشت و بالأخره اهل قلعه مجبور بتسلیم شدند عظاملك را از جانب هولاکو فرمان شد تا برایغی منضمین شرایط صلح و تسلیم اهل قلعه بر وفق ملتزم خود ایشان نوشته باندرون قلعه بنزد رکن الدین خورشاه آخرین اسمعیلیه الموت فرستادند^(۴)،

بعد از فتح الموت و استیصال اسمعیلیه در سنه ۶۴۵^(۵) عظاملك بملاحظه آنکه مبدا کنایخانه الموت که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه تلف و غارت گردد و آن آثار نفیسه بکلی از میان برود بمحضر هولاکو عرضه داشت که نفایس کتب الموت را نصیب نتوان کرد هولاکو آن

(۱) ورق ۱۲۵a،

(۲) ورق ۱۴۸a-b،

(۳) اواخر ورق ۱۴۸a،

(۴) اواسط ورق ۱۷۴a،

(۵) اوایل ورق ۱۵۲a،

سخن را پسندید^(۱) فرمان داد تا علاء الدین بقلعه رفته مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه ایشان را که از عهد حسن صباح تا آنوقت قریب صد و هفتاد سال بود مندرجاً فراهم آورده بودند در مطالعه آورد و آنچه لایق خاصه پادشاه باشد جدا کند^(۲)، مصنف بمطالعه کتابخانه و خزانه ایشان رفته آنچه مصاحف و نفایس کتب و آلات نجومی رصد خانه بود^(۳) استخراج کرده باقی کتب را که متعلق باصول یا فروع مذهب ایشان بود باقرار خود تماماً بسوخت^(۴)، و از جمله کتب که مصنف از

(۱) اوایل ورق ۱۷۲۵، (۲) اواخر ورق ۱۵۹۵،

(۳) اوایل ورق ۱۷۲۵، - کاتمر در «کوز مشرقیه» ص ۲۲۴ عبارت جهانگشای را در اینجا که حقیقه موم است درست تلفظ نشد و چنین گمان کرده است که مصنف آلات نجومی را نیز سوزانید و آن سهواست،

(۴) بواسطه اهمیّت مقام مناسب چنان است که عین عبارت جهانگشای راجع بدین فقرات در اینجا نقل شود و آن در دو موضع است، اول در اواخر ورق ۱۵۹۵-۱۶۰۵ از ایترار: - «چون حق تعالی بواسطه عزیمت و حرکت پادشاه زاده گیتی هولاکو فلاح و رباع آن ملاعین قلع کرد و شر ایشان دفع وقت فتح آلکوت فرمان نفاذ یافت که مؤلف این کتاب بر مستودعات خزانه و مستجمعات کتابخانه مطّاع گردد تا آنچه لایق خاص باشد مستخرج کند غرض آنست که چون بمطالعه کتابخانه که از سالها باز جمع کرده بودند هرقفت از کثرت اباطیل فضول و اذایل اصول در مذهب و عقیدت ایشان که با مصاحف مجید و انواع کتب نفیس منترج کرده بودند و نیک و بد را با هم مسح^(۵) گردانید آنچه مصاحف و نفایس کتب بود بر منوال پیرج الحی من المیت از آن میان استخراج معرفت مجلّدی کتاب باقت مشتمل بر احوال و فایع حسن صباح که ایشان آنرا سرگذشت سیدنا خوانند آنچه مقصود بود و مناسب سیاق این تاریخ نقل افتاد» انتهى، موضع دوم در اوایل ورق ۱۷۲۵ است از ایترار: - «و بوقتی که در پای کمر بودم بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در افطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب آلکوت را نصیب نتوان کرد پادشاه آن سخن را پسندید فرمود و اشارت راند تا بمطالعه آن رفته و آنچه یافتیم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال پیرج الحی من المیت بیرون آوردم و آلات رصد از کراسی و کتاب الحلق و اسطرلابهای نام و نصفی و آلات دیگر که موجود بود، و باقی آنچه تعلق بضلالت و غوایت ایشان داشت که نه بمنقول مستند بود و نه بمنقول معتد بسوخت» - انتهى،

کتابخانه مذکوره استخراج کرده و خوش بختانه آنرا نسوخه است کتابی بوده مشتمل بر وقایع احوال حسن صباح موسوم بسر گذشت سیدنا که خلاصه مختصری از آنرا خود مصنف در جلد سوم جهانگشای^(۱) و یک خلاصه متصل تری از آنرا رشید الدین فضل الله در جلد دوم از جامع التواریخ در تاریخ اسمعیلیه الموت^(۲) نقل کرده اند، و این دو خلاصه در غایت اهمیت و قیمت است و معلومات نفیسه که در آن مضمّن است در هیچ کتابی دیگر یافت نمیشود،

وقتی که هولاکو در سنه ۶۵۵ پس از فراغت از اسمعیلیه بعزم فتح بغداد و محاربه با المنعصم بالله در حرکت آمد مصنف نیز در مصاحبت وی بوده است چنانکه صریح جامع التواریخ است: - «و [هولاکو] در اوایل محرم سنه خمس و خمسين و ستمايه با لشکرها در قلب که مغول قول گویند [بفصد تخییر بغداد] بر راه کرمانشاهان و حلوان روانه شد و امراء بزرگ کوکا ایلکا و ارقتو و ارغون آقا و از یتکچیان قرانای و سیف الدین یتکچی که مدبر مملکت بود و خواجه نصیر الدین طومی و صاحب سعید علاء الدین عطا ملک با تمامت سلاطین و ملوک و کتاب ایران زمین در بندگی بودند»^(۳)،

یکسال بعد از فتح بغداد یعنی در سنه ۶۵۷ بتصریح خود مصنف در رساله نسلیه الأخوان^(۴) هولاکو حکومت بغداد را بدو متوض نمود و عین عبارتش اینست: - «حاکم دار الملک نونی الملک من نشاء و نترع الملک من نشاء ممالک عراق [و] بغداد و خوزستان را چون از قبضه تصرف

(۱) مشتمل بر چهار ورق بزرگ از اواخر ورق ۱۵۹۵ الی اواخر ورق ۱۶۴۵،

(۲) مشتمل بر ۲۴ ورق دزیری از ورق ۶۵۸-۸۹۸ از نسخه کتابخانه ملی پاریس

(Supplément persan 1304).

(۳) جامع التواریخ طبع کاترمرص ۱۲۶۴،

(۴) شرح این رساله خواهد آمد،

و نملک خلنای بنی العباس انتزاع کرد و پادشاه جهان هولاکو دست بدست تسلیم و ابداع در شهر سنه سبع و خمسين و ستمایه که از ميعاد واقعه بغداد بکسال بود تدبير مصالح و مهيات آن ملک بمحرر این احوال نفویض گردانید و دست او در حل و عقد امور و رتی و فتی مصالح جمهور مطلق^(۱)، بنا بر این آنچه رشید الدین در جامع التواریخ و بعض مؤرخین دیگر گفته اند که نفویض هولاکو حکومت بغداد را بعلاء الدین عظاملک در سنه ۶۶۱ بود یعنی در همان سال که هولاکو منصب وزارت ممالک خود را بعد از قتل امیر سیف الدین بینکچی^(۲) برادر مصنف شمس الدین محمد جوینی داد^(۳) ظاهراً بی اساس است چه بدیهی است که عظاملک خود بهتر از دیگران از وقایع شخصی خود مطلع است،

(۱) تسلیة الأخوان نسخة کتابخانه ملی پاریس ورق ۲۲۶a (Suppl. pers. 1556).

(۲) امیر سیف الدین بینکچی بهادر بن عبد الله خوارزمی وزیر هولاکو و مدبر مملکت او بود و معلوم نیست گوی بغدادت هولاکو داخل شد هبقتدر در ابتدای ورود هولاکو بایران در سنه ۶۵۴ او را در خدمت هولاکو میابیم (جهانگشای ورق ۱۴۸۵، ۱۴۹۵)، بعد از فتح بغداد امیر سیف الدین مذکور از هولاکو التماس کرد تا صد نفر مغول بغرف فرستاد از بهر آنکه مشهد امیر المؤمنین علی و اهل آنجا را محافظت نماید (جامع التواریخ طبع کاننمر ص ۴۱۰)، و بالأخره وقتی که هولاکو بمینگ برکه بن توشی بن چنگیز خان پادشاه دشت قپچاق و جنوب روسیه میرفت در منزل شایران از تواریخ در بند جمعی از دشمنان سعابت از وی نموده فرمان شد تا او را بقتل رسانیدند در اوایل محرم سنه ۶۶۱ (ایضاً، ص ۴۹۴)، و ترجمه حال وی در کتاب المنهل الصافی لابن نعری بردی ج ۲ ورق ۹۴a از نسخه کتابخانه ملی پاریس (Arabe 2069) مطور است.

(۳) «و چون [هولاکو] سیف الدین بینکچی را شهید کرد [در اوایل محرم سنه ۶۶۱] صاحب شمس الدین محمد جوینی را برکشید و صاحب دیوانی مالک بوی مغوض فرمود و دست او در حل و عقد و ضبط امور مملکت قوی گردانید و ملک بغداد برادرش صاحب علاء الدین عظاملک ارزانی داشت» (جامع التواریخ طبع کاننمر ص ۴۹۴ و ۴۰۲).

عطا ملک در تمام بقیه مدت هولاکو در حکومت بغداد بر فرار بود و پس از وفات هولاکو در ۱۹ ربیع الآخر سنه ۶۶۳^(۱) و جلوس پسرش آبقا در ۳ رمضان از سنه مذکوره^(۲) آبقا منصب وزارت را همچنان بر قاعد سابق بشمس الدین محمد جوینی ارزانی داشت و ممالک بغداد و فارس را بسونجاق^(۳) آقا از امرای بزرگ مغول داد و علاء الدین عطا ملک را در بغداد بنیابت امیر سونجاق آقا نصب فرمود^(۴) و اصفهان و معظم ولایات عراق عجم را بیهاء الدین محمد پسر شمس الدین محمد جوینی منووس داشت^(۵)، و در تمام مدت سلطنت آبقا (سنه ۶۶۳-۶۸۰) که قریب هفتاد سال میشود علاء الدین عطا ملک اسما از جانب امیر سونجاق آقا و معنی خود بنفسه حاکم مستقل بغداد و کلیه عراق عرب بود و در مدت حکومت خود علاء الدین جمیع هم خویش را صرف آبادی بلاد و آسایش عباد نمود، عوارض و مالیاتهای بسیار از دوش فلاحین و دهاقین بینداخت^(۶) و در انشاء قری و مزارع و مجاری میاه جد واتی نمود و نهری از فرات جدا کرد که مبدأ آن از شهر انبار بود (برده فرسخی در مغرب بغداد) و منتهی الیه آن کوفه و نجف^(۷) و او را در این عمل زیاده از صد هزار دینار زر سرخ خرج رفت^(۸) و صد و پنجاه قریه برکنار این نهر تأسیس نمود^(۹) و بدینطریق اراضی واقعه بین انبار و نجف که همیشه وادی غیر ذی زرع بود مبدل بمزارع سبز و خرم و درختان سر در هم گردید، و

(۱) جامع التواریخ طبع کاترمر، ص ۴۱۶،

(۲) جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق ۲۹۶a (Suppl. pers. 200).

(۳) نام این شخص در وصاف (طبع بمبئی ص ۵۵) سوغونجاق مسطور است و در خانه نظام التواریخ فاضل بیضاوی سوغونجاق،

(۴) جامع التواریخ ابصا، ورق ۲۹۸a، (۵) ایضا،

(۶) تاریخ الاسلام للذهبی نسخه موزه بریتانیه ورق 7a (Or. 1540). (۷) ایضا،

(۸) وصاف طبع بمبئی ص ۵۹،

(۹) تاریخ الاسلام للذهبی نسخه مذکوره ورق 7a،

رباطی^(۱) بمشهد امیر المؤمنین علی در نجف بساخت^(۲)، و طولی نکشید که بغداد و عراق عرب که از صدمه تاخت و تاز مغول بکلی ویران شده بود سرعت روی بآبادی گذارد و مردم بکشت و زرع اشتغال نمودند و دخل عراق مضاعف گردید و بلاد و قری معمور شد^(۳). بجندی که گویند بغداد در زمان حکومت عظاملك برانب آبادتر و معمورتر از ایام خلفا گردید^(۴)،

وقتی جاثلیق^(۵) نصاری نسطوریه در بغداد موسوم به دینها یکی از نصاری را که مدتی بود اسلام آورده بود توقیف نمود و خواست تا او را در دجله غرق نماید مردم بغداد بر علاء الدین شوریدند علاء الدین ۱۰ چندین مرتبه رؤسای بلدرا بتزد جاثلیق فرستاد و خواهش نمود که آن شخص نو مسلمان را نسلیم ایشان نماید جاثلیق امتناع نمود اهالی بغداد اجماع نموده درهای خانه جاثلیق را آتش زدند و از دیوارهای خانه بالا رفته بقصد آنکه او را گرفته قطعه قطعه نمایند علاء الدین فی الفور جمعی از گاشنگان خود را فرستاد تا جاثلیق را از دری مخفی که مشرف بر دجله بود ۱۰ وارد قصر وی نمودند و بدینطریق او را از مرگ نجات داد^(۶)،

(۱) رباط بعلاوه معنی کاروانسرای معروف یکی بمعنی موضعی است که صلحا و صوفیه در آن مسکن نمایند مانند خانقاه، و دیگر موضعی که فقرا از طلاب و غیرهم در آن منزل کنند مانند زاویه (فاموس لین)، و مقصود در اینجا یکی از این دو معنی اخیر است،

(۲) تاریخ الاسلام للذهبی نسخه موزه بریطانیه ورق ۶۵ (Or. 1540). - سینه در جلد دوم از «قطعات منتخبه فارسی» ص ۱۲۶ س ۲۲-۲۷ از قیمت فرانسوی کتاب مشهد علی را در اینجا شهر مشهد معروف واقع در خراسان توهم کرده است و آن سهو واضح است، (۳) تاریخ الاسلام ایضاً، (۴) ایضاً،

(۵) رئیس کنیشان نصاری را در ممالک شرقیه بخصوص رئیس نسطوریه را جاثلیق (Catholique) میگفته اند،

(۶) تاریخ عام ابو الفرج بن العبری از نصاری یعقوبیه ساکن مراغه و از معاصرین عظاملك که بزبان سریانی نوشته است (Bar-Hebraeus, Chronicon Syriacum) و این فتره را کاترمر از او نقل نموده است در «کوز مشرقیه» ص ۲۲۵-۲۲۶،

دو سه سال بعد از این واقعه روزی عظامک سواره عبور می نمود ناگاه چند تن از ملاحه بر وی حمله کرده او را چندین زخم خنجر زدند ولی زخمها مهالك نبود و بزودی معالجه شد و ملاحه را فی النور توقیف کرده قطعه قطعه نمودند^(۱)،

روی هم رفته مدت حکمرانی علاء الدین عطا ملک در بغداد قریب بیست و چهار سال بوده است قریب شش سال در عهد هولاکو از سنه ۶۵۷-۶۶۴ و قریب هفتاد سال در تمام مدت سلطنت اباقا از سنه ۶۶۴-۶۸۰ و قریب یکسال از اوایل سلطنت تکودار معروف بسطان احمد از سنه ۶۸۰-۶۸۱، و در ظرف این مدت چندین بار دشمنان وی در صدد سعایت و برانداختن او برآمدند ولی بواسطه علو مرتبتی که این خانواده در دولت مغول دارا بودند مساعی سعای غالباً بی ثمر ماند،

از جمله قریبانی که از جانب مغول شخته بغداد بود با نایب خود اسمعیل ارمنی یکی از اعراب بدوی را فریفته بوی آموختند تا در همه جا بگوید که علاء الدین عطا ملک او را از بادیه طلب کرده تا دلیل راه وی باشد بشام و قصد آن دارد تا با اموال و اولاد و علایق خود بممالک شام مهاجرت نماید، و معلوم است که در آن عهد عداوت و همجوشی بین پادشاهان مغول و سلاطین مصر و شام معروف بممالیک تا چه درجه اسباب سوء ظن طرفین بوده و بالاترین تهمتی در ایران عبارت بود از اتهام بمکانه سلاطین مصر و شام و در مصر اتهام بمکانه با مغول، باری چون از اعرابی مطمئن شدند خانه عطا ملک را محاصره کرده وی را گرفته با اعرابی باردوی اباقا خان بردند، اعرابی در زیر شکبجه و چوب اقرار کرد که سخنان وی تهمت صیرف و محرک وی در این عمل اسمعیل

(۱) تاریخ سرانی سابق الذکر لاین العبری بنقل کانتر از او در «کوز مشرقه»

ارمنی بوده است فرمان شدنا اسحق ارمنی و اعرابی هردورا بقتل رسانیدند^(۱)،

دیگر شریف نقیب القباہ ناج الدین علی بن محمد بن رمضان الحسینی العلوی المعروف بابن الطّطقی (پدر صفی الدین محمد بن الطّطقی مؤلف کتاب الفخری^(۲)) که از مشاهیر متمولین عراق بود و قسمتی از املاک خالصه دیوانی را اجاره نموده و وبرا از آن ثروتی عظیم حاصل شده بود و بتدریج کارش بالا گرفت و بجائی رسید که مکتوبی باباقا خان در خصوص عزل عظاملك از حکومت بغداد نوشت، شمس الدین جوینی وزیر مملکت مکتوب ابن الطّطقی را برای برادر خود عظاملك ببغداد فرستاد و مکتوبی نیز خود بوی نوشت و این دو بیت را در آن درج کرد^(۳):

كَمْ لِي أُنِيهِ مِنْكَ مُقَلَّةَ نَائِمٍ • يُبْدِي سَيِّئًا كُلَّمَا نَبَهْتُهُ
فَكَأَنَّكَ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ يَبْهَتُهُ • يَزْدَادُ نَوْمًا كُلَّمَا حَرَّكَتُهُ

عظاملك مصمم گردید که ابن الطّطقی را از میان بردارد جماعتی را بر آن داشت که شبانه بروی حمله کرده او را بکشتند و خود بگریختند و بجائی که با صاحب دیوان مواضعه نموده بودند پنهان شدند عظاملك هم در ساعت بدان موضع رفته فرمان داد تا آن جماعت را گرفته بقتل رسانیدند و جمیع املاک و اموال و ذخایر شریف ابن الطّطقی را در نصرف

(۱) تاریخ مختصر الاول لأبي الفرج بن العبري طبع بیروت (ص ۴۹۷-۴۹۸)، و این تاریخ بزبان عربی است و مختصری است از تاریخ سرپای سابق الذکر که خود ابو الفرج بنفسه تلخیص نموده است،

(۲) رجوع کنید بسابق ص ۳۰۳-۳۰۴،

(۳) در اصل نسخه عمده الطالب آتی الذکر که این فقرات راجع بابن الطّطقی منقول از آنست گویا در این موضع سقطی در عبارت هست اینست که بطور یقین معلوم نیست که این دو بیت را ابن الطّطقی باباقا نوشت یا شمس الدین برادر عظاملك بعظاملك و ظاهر شقّ اخیر است،

آورد^(۱)، و همین است منشأ عداوتی که مؤلف کتاب الفخری (پسر ناج الدین منقول) نسبت به عطا ملک جوینی داشته و آثار آن از وجنات بیان و فلتات لسان وی دائماً ظاهر است و هرکجا نام علاء الدین عطا ملک را در تضاعیف کتاب خود می‌برد مطلقاً برای رد و تکذیب وی است^(۲) و حکایت طعن وی در نسب عطا ملک در اوایل این فصل گذشت،

(۱) منقول از کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد بن علی بن عقیبة (یا عقیبة) الحسینی العلوی الشافعی سنة ۸۲۸، ورق ۱۰۸ از نسخه کتابخانه ملی پاریس (Arabe 2021)، و اصل متن این فتره گرچه در مقدمه کتاب الفخری در هر دو طبع اهلورد و در نیورغ بطبع رسیده است ولی بواسطه ندرت دو طبع مذکور در مشرق ما آنرا مجدداً از روی اصل نسخه خطی عمدة الطالب در اینجا تکرار می‌نماییم و عو هذا بنصه: - «و منهم ای من بنی رمضان» تقیب الشعباء ناج الدین علی بن محمد بن رمضان المذكور يعرف بابن الطغفانی ساعده الأندلس حتى حصل من الأموال و العقار و الضیاع ما لا یكاد یحصى، و من غرائب الاتفاقات الّتی حصلت له أنّه زرع فی مبادئ احواله زراعة کبيرة فی املاک الدیوان و هو اذ ذاك صدر البلاد الفراتیه و احرز ما تحصل له من الغلات فی دار له کان قد بناها و لم یسویها و فصل (ن - فضل) حسابها مع الدیوان و قد بقی له بقیة صالحة من الغلات فاصاب الناس قحط شدید و سعر التقیب تاج الدین فی بیع الغلات فباع بالأموال ثم بالأعراض ثم بالأملاک و کان یضرب المثل بذلك الغلاء فیقال غلاء ابن الطغفانی نسب الیه لأنه لم یکن عند احد شیء یباع سواه و کان قد نقب فی بعض حیطان تلك الدار فوجدت الغلات فائفة و الحب ینثر منها فعاجل فی تعطبها فلم یقدر و نعدت بعد بیع قلیل کا هو عادة امثالها، و ترقی امره الی ان کتب الی السلطان آیغا بن هولاکو فی عزل صاحب الدیوان عطا ملک فاخذ فرطاساً و کتب فیہ: کم لی ابنة منک الیتیم، و جعل کتاب التقیب فیہ و ارسل الی اخیه فاستعد صاحب الدیوان و نقرّر امره عند علی ان امر جماعة بالنفک به لیلاً ففکروا به و هربوا الی موضع ظنوه مأمناً امرم بالمصر الیه صاحب الدیوان فخرج صاحب الدیوان من ساعته الی ذلك الموضع فقبض علی اوائک الجماعة و امر بهم فقتلوا و استولى علی املاک التقیب و املاکه و ذخائره، و للتقیب تاج الدین عقب» - انهم،

(۲) رجوع کنید به صفحات ۲۲-۲۴، ۷۵، ۱۴۸، ۲۴۹-۲۴۱ از کتاب الفخری طبع

در نیورغ،

دیگر از سعاة قوی دست مجد الملک بزدی بود که تفصیل احوال وی در بحث ذیل مسطور است،

حکایت سعایت مجد الملک بزدی و اختلال احوال مصنف در اواخر عمر،

در اواخر سلطنت ابنا این خانواده نجیب مبتلی ببلية سعایت مجد الملک بزدی گشتند و بزودی خانان ایشان جمعا در سر آن کار نباه شد و اکثر ایشان عرضه تیغ مغول گردیدند و مجد الملک خود نیز در این کار سر برداد و شرح این واقعه اجمالا از قرار ذیل است:

مجد الملک شخصی بود از اهل یزد و پدرش را صفی الملک گفتندی و وزارت اتابکان یزد کردی و وی خود ملازم خواجه بهاء الدین محمد پسر خواجه شمس الدین جوینی بود در اصفهان و از آنجا خود را بخدمت خواجه شمس الدین انداخت و خواجه او را تربیت کرده دو سه نوبت بکارهای بزرگ موسوم گردانید (۱) از جمله يك نوبت بشماره (۲) گرجستان فرستاد و چون در مخایل او اعتماد نقرس نمیکرد در مراعات جانب او اهل می نمود مجد الملک را بر آن حال وقوف افتاد و اجازت خواسته ۱۰ بیزد رفت و از آنجا دیگر باره بخدمت خواجه بهاء الدین پیوست و بوسیله او خواجه شمس الدین او را بعملی بروم فرستاد و چون مراجعت کرد ملازم خواجه شمس الدین بود روزی اتفاقا مجد الدین بن الاثیر که نایب صاحب علاء الدین عظاملك بود با او همراه شد و در اتنای صحبت حکایت شوکت و عظمت پادشاه و لشکر مصر و بسیاری اهیت و عدت ۲۰ ایشان میکرد مجد الملک آنرا دست آویز کرده بنزد پیسو بوقا گورگان رفت و تقریر کرد که نایب علاء الدین برادر شمس الدین صاحب دیوان مواضعه هر دو برادر با مصریان یکبست و منتظر آیند تا از آنجا بدین

(۱) جامع التواریخ نسخة کتابخانه ملی پاریس ورق ۲۱۲a بعد (Suppl. pers. 200)

(۲) یعنی سر شماری و احصایه

دیار آیند و مملکت بغداد بدیشان تسلیم کند، پیسو بوقا گورگان آن سخنی را باباقا خان بگفت فرمان شد تا مجد الدین بن الانیرا بگرفتند و تعذیب کردند و بیشتر از پانصد چوب بر وی زدند ثابت نشد اورا بخواجه شمس الدین صاحب دیوان سپردند، خواجه چون از خبث فطرت مجد الملک آگاه شد خواست تا بهر وسیله که ممکن است دل ویرا بدست آرد لهذا فرمان حکومت سیواس را بنام مجد الملک صادر نمود و چون بر قلت منال او وقوف یافت يك بالش زر و لعلی ثمین و براتی بمبلغ ده هزار دینار بنام او بر صاحب روم نوشت و مجد الملک چون بر مثل آن حرکت اقدام نموده بود اندیشه مند می بود از آن جهت ملازم پیسو بوقا گورگان شد و در قصد و ایذاء خواجه شمس الدین و خواجه علاء الدین باقصی الغایه میکوشید و انتظار فرصتی میکرد (۱)،

در اوایل ذی القعدة سنه ثمان و سبعین و ستمایه (۲) ابقا خان از تبریز (۳) عزیمت خراسان نمود چون بقزوین رسید شهزاده ارغون بن ابقا با استقبال آمد بود مجد الملک بوسیله اباجی (۴) نام که از مقربان ارغون بود بحضور وی رفت و عرض کرد که زیاده از يك سال است تا بنده میخواهد که سخنی چند عرضه دارد و چون ناچار بتوسط امرا و مقربان بعرض میتوان رسانید بهر وقت آغاز کرده صاحب دیوان وقوف می باید و از اموال پادشاه خدمتی و رشوتی تمام بامرا میدهد تا سخن پوشید می ماند اندیشه کردم که چون امرا مصالح پادشاه بخدمت و رشوت میفروشند شهزاده مصلحت خود را نخواهد فروخت بدان سبب آمدم و عرضه میدارم که معادل آنچه از تمامت مالک بجزانۀ پادشاه میرسد حاصل املاک

(۱) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۳۱۲،

(۲) ایضاً، ورق ۳۱۲، س ۱۴، (۳) ایضاً، ورق ۳۱۲، س ۴،

(۴) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۳۱۲، س ۱۵: اباجی، نسخه دیگر (Suppl. pers. 1113)

صاحب دیوان است که از املاک پادشاه حاصل کرده و کفران او بجائی رسید که با سلاطین مصر یکی است و پروانه^(۱) بخریک او با بُدُقَدَّار^(۲) [که مالک روم را قتل و غارت کرد و لشکر مغول را در آنجا شکست فاحش داد در سنه ۶۷۵^(۳)] یکی بود و توقو^(۴) و تودان بهادر^(۵) و ارتقو^(۶) [یعنی امراء لشکر مغول ساخلوی روم] و آن لشکرها بخیث او هلاک شدند و برادرش علاء الدین مملکت بغداد بدست فرو گرفته و ناجی مرصع جهت خود ساخته که پادشاهان را شاید و خزاین بی اندازه جمع کرده و ذخایر بی شمار نهاده اگر پادشاه بنده را سیورغامبشی^(۷) فرماید بر صاحب دیوان

(۱) معین الدین سلیمان بن علی بن محمد ملقب به پروانه در ابتدای امر معلم اطفال بود پس از آن بهت و جد خود بوزارت سلاجقه روم رسید سپس خود بر مالک روم استیلا یافت و با مغول از در مصاحبه و مهادنه در آمد و در سنه ۶۷۵ که مَلِک ظاهر بیهرنس معروف به بُدُقَدَّار مالک روم را قتل و غارت نمود و اغلب اعیان و امراء مغول را بکشت ویرا بمصانع با بیهرنس متهم نمودند ایفا او را با جمعی که از اهل روم بکشت در سنه ۶۷۶، و مغول اعضای او را زند زند از یکدیگر جدا کرده و در دیگ جوشانیدند و گوشت او را از شدت نجیظ بخوردند، - ترجمه حال او در المنهل الصافی لأبی المحاسن یوسف بن تفری بردی نسخه کتابخانه ملی پاریس (Arabe 2070) ج ۲ ورق ۱۰۰a-b مسطور است،

(۲) سلاطین مصر معروف به مالک بجریه که از سنه ۶۵۸-۶۷۶ سلطنت نمود،

(۳) جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس، ورق ۳۰۹a-۳۱۰a (Suppl. pers. 209)

(۴) توقو یا توقون بر حسب اختلاف نسخ پسر ایلیکا نویان از امرای مغول بود (جامع التواریخ ایضاً، ورق ۳۰۹a)

(۵) تودان بهادر از امراء بزرگ مغول و پسر سدون نویان بود از قوم سلدوس و وی جد امیر چوپان معروف است و تیش بدن طریق است؛ - امیر چوپان بن ملک بن تودان بهادر بن سدون نویان بن جیلوغان بهادر بن سورغان شیره از قوم سلدوس از اقوام مغول در لکین (جامع التواریخ طبع برزین ج ۱ ص ۲۲۴-۲۲۲، و نسخه کتابخانه پاریس (Suppl. pers. 209) ورق ۵۰a-۵۱a، ۳۹۸a، ۳۰۹a)

(۶) برادر توقو پسر ایلیکا نویان مذکور در حاشیه ۴ است (جامع التواریخ ایضاً، ورق ۳۰۹a)

(۷) سیورغامبشی مغولی یعنی نوازش و مرحمت و بخشش و هدیه، مصدر آن سیورغامق است و سیورغمال یعنی پیشکش و هدیه از همین ماده است،

درست کم که چهار صد تومان [یعنی ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ دینار - ظ] املاک
 از مال پادشاه خربه است و دو هزار تومان دیگر [یعنی ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 دینار] از نفود و گله و رمه دارد، و اگر تمامت خزاین پادشاه مع آنچه از
 بغداد و قلاع ملاحظه بیآورده اند مقدار يك هزار تومان [یعنی ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰
 دینار] باشد بنده در گناه باشد و میرد، و بدان سبب که بنده بر هر حال
 واقف است فرمان حکومت سیواس و يك بالش زر و براتی بمقدار ده هزار
 دینار حق السکوت ببند داده است و تمامت را بشهزاده ارغون ارائه
 داد، شهزاده این سخن در خلوت بعرض اباقا خان رسانید اباقا گفت
 که این سخن را با کسی مگوی تا بتائی تدارک آن کرده شود^(۱)،
 ۱۰ اباقا چون بدار الملک تبریز رسید زمستان را بعزم قشلاق بازان (قرا باغ)
 رفت و بهار آن سال [یعنی سنه ۶۷۸ - ظ] بشرویز^(۲) آمد و بریاط

(۱) جامع التواریخ نسخه کاتبخانه ملی پاریس، ورق ۴۱۴a (Suppl. pers. 200)،

(۲) شرویز بشتن معجمه و راه مهمله و واو و حرکات نامعلوم و باء مثناة تخانیه و
 الف و در آخر زاء معجمه نام موضعی یا ناحیه بوده است در حدود چین سلطانیه
 حالیه نزدیک زنجان یا نام خود چین سلطانیه بوده است، و مغولان چین
 سلطانیه را قنقور اولانک (قونگقور اولانک، قنقر اولانک، قنقران، قنقرلام) می نامیدند
 و احياناً خود شهر سلطانیه را هم بدان مناسبت قنقور اولانک می گفته اند، و اینک بعضی
 شواهد این فقره: - «و در سنه اثنین و سبعین [و خمسایه] سلطان [ارسلان بن طغرل
 سلجوق] مرغزار شرویز بدر زنجان درآمد» (راحة الصدور فی تاریخ السلجوقیه لابی بکر
 محمد بن سلیمان الزاوندی ورق ۱۱۹a از نسخه کاتبخانه ملی پاریس، 1314 (Suppl. pers.)).
 - «و پنجمین بیست و هفتم ربیع الآخر [سلطان] احمد بقنقور اولانک (ن) - بقنقور
 اولانک) فرود آمد و خانه بوقارا غارت کرد و عواست که زن و بچه او را تعرض
 رساند سوختن مانع شد دیگر روز از شرویز برنشست و برفت» (جامع التواریخ ورق
 ۴۲۱b از نسخه کاتبخانه ملی پاریس، 200 (Suppl. pers.)). - «و چون بشرویز که آنرا
 قونکقور اولانک (ن) - تومکقور اولانک) میگویند ابلجی قآن ببندگی پوست اباقا خان
 در رفتن مسارت نمود [و] از ری بگذشت» (ایضاً باختصار، ورق ۴۰۴b). - «و
 همچنین [ارغون] در مرغزار قنقور اولانک (ن) - صعور اولانک) در جانب شرویز شهری
 بنا فرمود و عیون و فنوت جاری گردانید و اموال فراوان بر آنجا صرف فرمود اما

مسلم در حمام رفت و مجد الملك بمساعدت امير طغاجار و نايب او صدر الدين زنجانی در مسلخ حمام بخدمت اباقا رسيد و آنچه شهزاده ارغون گفته بود وی مع الزيادة بعرض رسانيد اباقا خان از صاحب ديوان بخدمت رفت و بتمامت ممالك ابلجيان فرستاد تا نواب او را گرفته با دفاتر حاضر گردانند تا در حضور اباقا خان بتدقيق و تحقيق كشف آن حال رود صاحب ديوان التجا و استعانت باونجای خانون^(۱) برد و حجتی نوشت که تمامت املاك و اسباب که درين مدت خريده است حق پادشاه است، اونجای خانون بر سر آن حجت حال او عرضه داشت و تربيت کرد و اباقا خان را بر سر عنایت آورد و صاحب ديوان را از آن ورطه خلاص داد و برليغ روانه داشتند که ابلجيان باز گردند و نواب صاحب را

بسبب کوتاهی عمر در ایام او بانجام نرسيد اونجایو سلطان در ایام دولت خود آنرا بانجام رسانيد و آنرا سلطانیه نام نهاد» (ایضا، ورق «۴۲۹»). «اونجایو» در این سال بايلاقیشی بشهر سلطانیه و فنور اولانگ (ن - فنور اولانگ) کرد و فسلامینی بوغان واران» (تاریخ سلطان اونجایو لعبد الله بن علی الکاشانی ورق «۴۱» از نسخه کتابخانه ملی پاریس، (Suppl. pers. 1419). - «ذکر خبر مدینه فنغلام آن - فنغلام» و سومی السلطانیه، هذه المدینه کان غازان قد شرع فی انشائها و اتم بامرها فهلك قبل اتمامها فامر خدابندا بالاهتمام بعمارها و هی مدینه بالقرب من قلعه کرکروه^(۲) علی عشرة مراحل من مدینه تبریز و وصلت الینا الأخیار فی سنه ثلث عشرة و سبعایه آنها کهلت و سیکت» (نهایة الأرب فی فنون الأدب لأحمد بن عبد الوهاب الفریسی السویری، ج ۲۵ ورق «۶۷» از نسخه کتابخانه ملی پاریس، 1577. Arabe). - «ومات [خدایندا] بدینه التي انشأها و سبأها السلطانیة فی ارض فنغوران آن - صغوران) بالقرب من قزوین» (المهمل الصافی لأبی الحاسن یوسف بن نعری بردی ج ۵ ورق «۱۰۴» از نسخه کتابخانه ملی پاریس، 2072. Arabe). - صاحب تاریخ و صاف در قصید در مدح اونجایو گوید:

بر اقالیم جهان یافت شرف فنغورانگ + تا که شد تختگه پادشاه روی زمین

(وصاف طبع طهران ص ۵۴۸). - و کاترمر این کلمه را یعنی شروایز را در متن نهییده، لذا آنرا «تبریز» خوانده است («کوز مشرقیه» ص ۲۲۹ س ۱)،

(۱) زوجه هولاکو و مادر منکوتیمور بود و بعد از وفات هولاکو برسم منکر مغول پسرش اباقا خان رسيد (جامع التواریخ نسخه مذکوره، ورق «۲۷۱»، «۲۷۲»، «۲۹۶»).

نعرَض نرسانند مجد الملك نومید شد و اوتوکی^(۱) نوشت که چون پادشاه صاحب دیوان را سیورغامشی فرمود او بنده را يك زمان امان ندهد امیدوار است که پادشاه بنده را بامیری از امراء دولت سپارد تا دفع شر صاحب از وی میکند یا فرمان شود که بنده از این ملك برود، اباقا در جواب فرمود که اگرچه صاحب دیوان را سیورغامشی^(۲) کردم مجد الملك را فاقمیشی^(۳) نکرده‌ام ملازمت اردو نماید و با طغاجار و اردوقیا می‌گردد^(۴)، مجد الملك بر وفق فرمان ملازمت اردو می‌نمود و باتفاق صدر الدین زنجانی^(۵) منتظر فرصتی میبود تا در بهار سنه تسع و سبعین و ستمایه حکم یرلیغ اباقا خان بنفاد پیوست که مجد الملك بر تمامت ممالك از کنار آب آموبه تا در مصر مشرف باشد و با صاحب دیوان در حکم مشارک، و در روزی که اباقا خان با تمامت خوانین و شهزادگان و امرا و ارکان دولت در بُتخانه مراغه بود فرمود تا آن یرلیغ برخوانند همگان باتفاق گفتند که هرگز پادشاهان مغول هیچ نازیکی را چنین یرلیغ نداده‌اند، و اباقا خان مجد الملك را گفت که در کار ملك و مال و خزینه و ایراخته^(۶)

(۱) اوتوک طومار وقایع و سرگذشت را خوانند چنانکه در وصاف گوید چند اوتوک

نوشت یعنی طومار (کتاب عدن)، (۲) رجوع بحاشیه ۷ ص ۲۸۳،

(۳) یعنی غضب کردن و خشمناک شدن مصدر آن فاقمیشی است (کتاب عدن)،

(۴) جامع التواریخ نسخه کماجانانه ملی پاریس، ورق ۲۱۴۶ (Suppl. pers. 209).

(۵) این صدر الدین در عهد کیکاووس بوزارت رسید و وضع چاو نامبارک از آثار

اوست و در عهد غازان نیز بعد از قتل نوروز مرثیه او بغایت بلند شد و لی بالآخره

بواسطه کثرت حيله و فساد انگیزی بفرمان غازان در روز یکشنبه ۲۱ رجب سنه ۶۹۷

بقتل رسید (جامع التواریخ ایضا)، ورق ۴۲۱۱، ۴۲۲۲a-b، ۴۶۵a-b،

(۶) جامع التواریخ ایضا، ورق ۲۱۴۶ س ۱: ایراخته، نسخه دیگر (Suppl. pers. 1113)

ورق ۱۹۷۶ س ۱۲: ایراخته، - معنی این کلمه علی التحقیق معلوم نشد و بلوکه در

مقدمه که بر جامع التواریخ نوشته ص ۱۴۸ این کلمه را مغول و یعنی دوست و هوا

خواه فرض کرده و العینه علیه،

هوشمند باشی و بر تمامت واقف و مطلع و بر همه کارها نواب نو مشرف
باشند و خود را نیکو نگاه دار و از اردو بهیچ حال تخلف منهای اگر کسی
قصد تو کند جواب آن بر من، چون تربیتی بدین مبالغه یافت تمامت
اورا اعتبار کردند و درگاه او ملجأ و ملاذ کبار و صفار شد و کار
صاحب دیوان در تراجع افتاد و هر چند تجلیدی می نمود اما کار اورا
زیادت رونقی نماند^(۱)، مجد الملک این رباعی را بصاحب شمس الدین
جویبی فرستاد:

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن
با غرق شدن یا گهری آوردن
قصدت خطر است و من بخواهم کردن
یا روی کنم سرخ بدان یا گردن
صاحب شمس الدین در جواب او این رباعی فرستاد:

یرغو بر شاه چون نشاید^(۲) بردن • بس غصه روزگار باید خوردن
این کار که پای در میانش داری • هم روی کنی سرخ بدان هم گردن
۱۰ مجد الملک چون دید که مکابد او در صاحب اثر نخواهد کرد در برادرش
علاء الدین پیچید و از هر گونه قصد او آغاز کرد^(۳)،

مقارن این احوال در ربیع الأول سنه ۶۸۰^(۴) علاء الدین از بغداد
بدربار اباقا رسید [در تبریز - ظ] با دو خزانه زر^(۵) عالی را دید بجان
یکدیگر افتاده و بازار وشایت و سعایت رواجی تمام دارد، غالب خواص و
۲ برآوردگان علاء الدین تا چه رسد بدشمنان او بخریک و تطبیع مجد الملک

(۱) جامع التواریخ نسخه کاتبخانه ملی پاریس، ورق ۴۱۴ (Suppl. pers. 200)

(۲) در یکی از نسخ: نشاید، و شاید صواب «نشاید» باشد،

(۳) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۴۱۴،

(۴) نسلیه الأخوان آتی الذکر، نسخه کاتبخانه ملی پاریس ورق ۲۲۵ (Suppl. pers. 1556)

(۵) ایضاً، ورق ۲۲۵،

و اعوان وی بر ضدّ علاء الدّین شدند و او را انواع تهنیتها میزدند^(۱)،
 مجد الدّین بن الاثیر که نایب علاء الدّین و از خواصّ وی بود برابر
 وی نشسته بمواجهه میگفت که از فلان موضع چندین و از فلان شخص
 چند داری چون صاحب شمس الدّین نازکی قصّه را مشاهده کرد پیش برادر
 فرستاد که بهیچ وجه انکار مکن تا زحمتی نرسد چه گفته اند ع، لَا بَارَكَ
 اللَّهُ بَعْدَ الْعَرْضِ فِي الْهَالِ^(۲)،

علاء الدّین در شرح این مصائب وارده بر خود در اواخر عمر
 دو رساله نفیس تألیف نموده است یکی موسوم بتسلیة الأخوان و نام
 دیگری که متعمّم آنست معلوم نیست و هر دو رساله از حسن اتفاق در
 کتابخانه ملی پاریس موجود است^(۳) و چون بمقتضای اهل البیت بما
 فی البیت این دو رساله طبعاً اصحّ مآخذ ترجمه حال عطاملک است لهذا
 ما خلاصه آنرا بحذف حشو و زوائد و بدون نقصان و تحریف اصل
 مطلب در اینجا نقل میکنیم^(۴):

(۱) ایضاً، ورق ۲۲۵، (۲) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۲۱۴،

(۳) این دو رساله هیچکدام مستقلاً در کتابخانه ملی پاریس موجود نیست بل هر کدام
 در ذیل یکی از نسخ جهانگشای نوشته شده است: نسلیة الأخوان در ذیل نسخه ج
 (Suppl. pers. 1550, ff. 220b-231a) و رساله دیگر بمجموعه الأسم در ذیل نسخه ز
 (Suppl. pers. 206, ff. 1b-41b) و نسلیة الأخوان را علاء الدّین در سنه ۶۸۰ تألیف
 نموده و رساله دیگر را در شهر سنه ۶۸۱ یعنی سال آخر عمر خود، و شرح این دو
 رساله ثانیاً در ضمن تألیفات عطاملک خواهد آمد ان شاء الله تعالی،

(۴) صاحب تاریخ و صاف و روضة الصفا در شرح حال عطاملک و برادرش شمس
 الدّین جوینی این دو رساله را بکار برده و باسم و رسم از آن نقل کرده اند، - کاترمر
 در ترجمه حال عطاملک در «کوز مشرقیه» دو رساله مذکوره را بکار برده و از وجود
 آنها بی خبر بوده است چه دو نسخه جهانگشای که متضمن این دو رساله است مدتی بعد
 از تألیف ترجمه حال علاء الدّین بقلم کاترمر (سنه ۱۸۰۶ م) داخل کتابخانه ملی
 پاریس شد است؛ نسخه ج که متعلق بکتابخانه شیر بوده پس از فوت او در سنه ۱۸۶۸
 داخل کتابخانه مزبوره شده است و نسخه ز در عهد لویی فیلیپ یعنی بعد از سنه ۱۸۴۰،

در نسلیه الأخوان گوید^(۱) که دشمنان (یعنی مجد الملک و باران وی) می‌گفتند که هر سال بیست تومان زر^(۲) [یعنی ۲۰۰,۰۰۰ دینار] توفیر مال بغداد است و هیچ بجزانه نمی‌رسد و در مدت ده سال که اعمال در دست علاء الدین بر سیل ضمان است دویست تومان [۲,۰۰۰,۰۰۰ دینار] بر ذمه او باقی است^(۳)، علاء الدین گوید با وجود آنکه معلوم هم بود که این تمهتها بی اساس و حصول توفیر مذکور کذب و زور است محض برای آنکه خود و جمعی بسیار را از ننگ مقابله و مجادله با آن ارذال خلاص دم اداء این مبلغ را قبول کردم و فاضلی را که از دیوان طلب داشتم و قریب بهین مبلغ بود در وجه این باقی که تقریر اهل وثایت بود محسوب داشتم^(۴)، آن جماعت چون دیدند که طلب خود را در این باب محسوب خواهم نمود و از آن سبب آسیب و زحمتی بن نخواهد رسید ندبیری دیگر بکار زدند و بعرض اباقا رسانیدند که در شهر سنه ۶۶۹ که تا امروز دوازده سال است جمعی از امرا برای رسیدگی حساب وی ببغداد رفته و قریب دویست و پنجاه تومان زر [۲,۵۰۰,۰۰۰ دینار] در ذمه وی باقی کشیده‌اند و تا غایت وقت از آن وجهی بجزانه نرسید^(۵)، علاء الدین گوید همه کس میدانست که آنوقت اعمال بدست من بر سیل امانت بود نه ضمان و نیز بقایائی که تقریر کرده بودند اکثر آن تمهت و افترا بود و آن مقدار نیز که باقی مانده بود بر جماعت رعایا و منصرفان منکسر

(۱) نسلیه الأخوان ورق ۲۲۶a،

(۲) تومان بترکی یعنی عدد ده هزار است (قاموس عدن)، و تومان زر معادل ده هزار عدد مسکوک طلا موسوم بدینار بوده است، در نسلیه الأخوان ورق ۲۲۴b گوید: «و هنگام خلوت و فرصت غیبت بموقف عرض رسانید که فرزند مرحوم ابناء الدین ابن شمس الدین جوینی ششصد تومان زر که شش هزار هزار دینار باشد از اعمال عراق در مدتی که متصرف آن بوده است بزیادت از واجب استخراج کرده»،

(۳) نسلیه الأخوان، ورق ۲۲۶a، (۴) ایضاً، ورق ۲۲۶b،

(۵) ایضاً، ورق ۲۲۷a،

بود و امکان استینای آن متعذر و در آن تاریخ (یعنی دوازده سال پیش) که امرا از بغداد باز گشتند و من نیز در مصاحبت ایشان بیدگی حضرت رسیدم امرای بزرگ در باب آن بقایا بارغو کردند و بحث و استکشاف آن واجب داشتند و باتفاق عرضه داشتند که بقایا بر جماعت ضمان و رعایاست و بخاصه فلانی نعلی ندارد و چون بر رای ابافا مکشوف شد که بمن نسبتی ندارد و نیز اگر از رعایا بقهر استیفا رود ضرر آن بهرانب بیش از فائده آن باشد چه موجب خرابی ولایت و تفرقه رعیت گردد بدان سبب در آن تاریخ مرا نواخت و سیورغامبشی فرمود و معاودت بسرکار فرمان داد و از آن مدت تاکنون از این متوله هیچ سخنی نرفت ولی اکنون آن جماعت در ضمیر ابافا خان چنان نشانه بودند که این توفیرات زیر نقدی است که بخانه برده‌ام و در زیر زمین دفن کرده و این معنی در ذهن او سخت مستحکم شده بود^(۱)، مفارن این حالات ابافا لشکری گران در صحبت برادر خود منکو تیمور بشام فرستاد و خود بنفس خویش بر سیل نقرج شکار بر عزم مشتاقه بغداد بجانب اربل و موصل روان شد و از آنجا بقصد مطالعه رحبه شام جریک براند و بر کار دیهی که آنرا دیر اسپر^(۲) خوانند نزول کرد و چند روز در آن مقام نقرج و صید نمود و از آنجا بر عزم بغداد باز گشت و لشکری گران را بر عقب لشکر پیشین بجانب شام روان گردانید و محرز این حروف در مقدمه بتدبیر مصالح منازل و ترتیب مایحتاج و آذوقه لشکر در غزه رجب سنه ۶۸۰ از آن موضع بجانب بغداد روان شد^(۳)،

در همان روز مراجعت علاء الدین مجد الملک^(۴) باز حکایت بقایای

(۱) ایضا، (۲) و صاف طبع بیبی ص ۹۸، و در نسخه تسلیه الأخوان ورق «۲۲۷» ص ۱۷ فقط «دیر» نوشته و ظاهراً سقطی در عبارت هست چه و صاف نیز این فقرات را با هم و رسم از تسلیه الأخوان نقل میکند، (۳) تسلیه الأخوان ورق «۲۲۷»، (۴) و صاف ص ۹۸،

کهن را نو کرد و بیاد البمان آورد فرمان شد تا طایفه از امرا برای استیضای آن بر عقب علاء الدین روان شدند و در نکرت بوی رسیدند و فرمان ابافارا بوی شنویندند، علاء الدین گوید^(۱) دانستم که کار جد است و تأثیر اقوال اصحاب اغراض در خاطر پادشاه بیحد و مطالبه بقایا بهانه حصول زر مقصود است و بزعم ایشان حوضهای ملامال از آن در خانه من موجود، الفصه در صحبت آن جماعت از نکرت بیغداد آمدم و آنچه موجود بود در خزانه و اندرون خانه از خشک و تر و سیم و زر و مرصعات و جوهر و جامه تا و دوخته و هر چیزی که موروث و اندوخته بود تا اوانی صفر و سنال تسلیم شد و املاک و سراپها و حمامها و مالیک و دواب و هرچه اسم ملکیت بر آن اطلاق رفته بود و حتی خاصه و فرزندان خود را نیز^(۲) باسرها و اجمعها بسپرد^(۳) و بعد از آن متقبل شد^(۴) و خط داد^(۵) که اگر فیما بعد زری بمقدار یک درم مدفون یا مودوع^(۶) بیرون آید معاقب و مواخذ باشد^(۷)،

برادرم که ملازم پادشاه بود از غایت شفقت و دلسوزی بر ملازمت^{۱۵} تثبت نتوانست نمود از خدمت اباقا اجازت خواسته بیغداد آمد چون بیغداد رسید جد و تحریض او بر تحصیل مطلوب بیشتر از دیگران بود سعی بلیغ نمود و میخواست که بحسن تدبیر و جوهی بزیادت حاصل آید تا در خدمت پادشاه بموقع افتد و آن عقده که بس محکم بود انحلال پذیرد، باوّل هرچه در خانه او و فرزندان او بود از اوانی زر و نقره و جواهر بیرون آورد و تمامت ثواب و معتمدان را حاضر کرد و بر سیل استغراض هرچه بر آن قادر

(۱) نسلیه الأخوان ورق ۲۲۷ا،

(۲) «و علاء الدین هر آنچه داشت یکبار داده بود تا غایت که زن و بچه را فروخته و بعد از آن مُجَلِّکَا [یعنی نوشته و حجت] داده که فیما بعد اگر بمقدار درمی بر او پنا شود گناهکار باشد» (جامع التواریخ نحه کتبخانه ملی پاریس Suppl. pers. 209 ورق ۲۱۴ا، (۳) یعنی بسپرد، و شد، و دادم الخ، (۴) کذا فی

الأصل، و الثواب «مودع»، (۵) نسلیه الأخوان، ورق ۲۲۷ب-۲۲۸ا،

بود از ایشان بگرفت و تمامت این وجوهات اضافت وجوهات دیگر کرد، چون آنچه ممکن بود بتقدیم رسید و کوششی دیگر مجال نماند و مواکب ایلخانی بدجیل رسیده بود آنچه لایق حمل و عرض بود از جواهر و جامها و اجناس و اوانی سیم و زر حمل کرد و در مصاحبت خود بخدمت ابافا برد، چون آن مقدار عشر آنچه در طبع و گوش ایلخان نشانده بودند بر نمی آمد عرض حال و اجتهاد برادرم طال عمره بر وجهی رفت که بمراقبت و مجاملت موسوم شد و حال مساعدت او در این باب معلوم نگشت^(۱) بدان سبب فرمان شد تا نغاجار بارغوجی [او مجد الملک^(۲)] با امراء محصل بیفداد آمدند تا کنوز دفين و جواهر ثمين را بزعم خود استخراج کنند پس جماعت خزان بیرونی و اندرونی را حاضر کردند و هرچه امکان داشت از استکشاف و بحث نتبع آن نمودند و مرا نیز هم در خانه مألوف مفرد از منعلقان موفوف گردانیدند و بعد از آن جماعت ثقات و معتمدان را شکنجه آغاز نهادند و روزها تعذیب دادند و بعد از آن سلسلهها با دو شاخ مبدل شد و امراء دو سه نوبت برباط و مدرسه که در بغداد ۱۵ انشا رفته بود و مدفن جمعی از اطفال و عزیزان بود رفتند و بسیار کشف و فاش کردند و مواضع آنرا نهبش چون از دفينه موهوم فایده بیش باز نداد فرش و طرح و اناث و قاشی که بر سر تربت و مساجد و رباط بود تمامت را کبس کردند^(۳) و بعد از آن چون هیچ تفتیش نماند ملبوسات نو و کهنه و اناث البیت تا ماکولات و مشروبات تمامت را بفروختند و ۲۰ مرا از وثاق معهود با وثاق فصر مستنی تحویل کردند و قید حدید برداشتند و دو شاخ عوض آن بنهادند و هرچه در دقت بشریت گنجید از میالعه در تفتیش بتقدیم رسید و از مدخرات قدیم و حدیب بجز آنچه

(۱) ایضاً، ورق ۲۲۸، (۲) جامع التواریخ ایضاً، ورق ۳۱۴، - مصنف

معمداً هجوفت نام مجد الملک را در این دو رساله زبرده است تحفیراله و ازدره

(۳) تلمیه الأخوان ورق ۲۲۸،

در اول ساعت بر طبق عرض نهاد اندک و بسیار با فنون تعذیب و ترهیب چیزی بیرون نیامد^(۱)،

آخر الامر چون حال برین جمله مشاهده کردند هرچه بود از جزو و کل برداشند و بیندگی حضرت شتافتند و احوال عرضه داشتند در انهای سخن پادشاه زادگان و خوانین برخاستند و چوک زدند^(۲) و تربیتی را که سابقاً بکرات در صیاح و مساء فرموده بودند باز تازہ کردند بتخصیص از خوانین بولوغون خاتون^(۳) و از شاهزادگان قونقورانای^(۴)، پادشاه اجابت فرمود و در روز پنجشنبه چهارم رمضان سنه ثمانین و ستمایه^(۵)، بناخت خروج از مضایق قید و حبس مشمول و مخصوص شدم، اینجا رساله تسلیه الأخوان ختم میشود، و وقایع از اینجا ببعده ملخص است از رساله دیگری از تألیفات مصنف که نام آن معلوم نیست و مندرجات آن متمم تسلیه الأخوان و بلافاصله دنباله آن رشته است چنانکه سابق مذکور شد^(۶)، و هی هده:

۱۴ چون جماعت اعدا^(۷) هر نیر مکیدت که در جعبه تزویر داشتند

(۱) ایضاً، ورق ۲۲۹،

(۲) چوک زدن یعنی زانو خم کردن که نزد مغول علامت نهایت تعظیم و احترام است: - «ضربوا چوک و هو الخدمة عدم و کیفیتہ ان ببرک الرجل منهم علی احدی رکبته و بشیر برفته الی الأرض و هذه الخدمة عدم غایبہ التعظیم (نهاية الأرب للتواریخ ج ۲۶ نقله عنه کاترمرفی حواشی جامع التواریخ ص ۲۲۲)،

(۳) از زنهای بسیار محبوب ابابا (جامع التواریخ نسخه کتابخانه ملی پاریس. Suppl. pers.

200 ورق ۲۹۶)،

(۴) برادر ابابا که برادر دیگرش تکودار معروف بسطان احمد بعد از جلوس او را بقتل رسانید در سنه ۶۸۲ (ایضاً، ورق ۳۱۸)،

(۵) تسلیه الأخوان ورق ۲۲۹،

(۶) چنانکه سابق گفتیم يك نسخه از این رساله که در ذیل جهانگشای نسخه ز نوشته شد است در کتابخانه ملی پاریس موجود است (Suppl. pers. 200 ff. 16-41b).

(۷) یعنی مجد الملك و اعوان وی،

بفکندند و از مدفونات و مودعات اموال موهوم ترشی پیدا نشد و آفرینه از او^(۱) شکایتی نگفت و گناهی بر او ثابت نگشت از سیئات افعال و اکاذیب اقوال خود ترسان بودند و از کرده و گفته هراسان و بدین سبب باز مفسدان خلوت نشینی آغاز کردند و بعد از فکر طویل بر آن قرار نهادند تا بمکاتبت و مراسلت ملوک مصر و شام عرض مارا آلوده کنند و مزاج ایلخانی را ازین رهگذر متغیر سازند^(۲)، پس بجماعتی از یاران مقرر و شهود مزور محتاج شدند و از اهل فساد نفتیش بسیار نمودند بالأخره جمعی از مفسدان نصاری در آن تزویر با ایشان هدم شدند و دو سه تن از بی سر و پایان نیز بهوس اکتناز اموال و سوسه ابلیس قبول کردند، فی الجمله بر عقب مواکب ایلخانی تا خانقین برفتند و دستور کیدها که با خود تعبیه کرده بودند عرض دادند بامید آنکه هم محصلان مال بحت این حال کنند تا چنانکه خواهند دروغها راست کنند و باطل را در لباس حق جلوه دهند^(۳)، ایلخان چون بنفوس شاهانه بشناخت که سخنهاى ایشان کذب و افتراست از مقربان حضرت یکی را نامزد فرمود باستحضار^{۱۵} من و آن جماعت که از زبان ایشان روایت کرده بودند تا هم بحت و استکشاف آن در اردو رود، چون جماعت اضداد در مصاحبت ایلچی ببغداد رسیدند اندیشه کردند که اگر من مطلق العنان باشم دیگری بدانه فریب ایشان بدام نیاید بسیار جد نمودند و سعیها ساختند و وعده حکومت بغداد در ذهن این ایلچی مقصور کردند تا با تزویرات ایشان ۲۰ یار شد و باز شیوه تشدید و توکیل بر دست گرفتند و در این نوبت خود قصد جانی بود و از مالی در دست چیزی نماند بود که باتفاق آن استدراک کاری در تصور آید^(۴)، فی الجمله مدت يك ماه در

(۱) همین طور است در رساله مذکوره ورق ۲۸ بلطف غایب، و مقصود خود مصنف است،

(۲) رساله مذکوره، ورق ۲۷،

(۳) ایضا، ورق ۵۷،

(۴) ایضا، ورق ۴۸،